انترناسیونال ٧٤٢

محمد آسنگران

**کسب قدرت سیاسی کلید دست بردن به تغییر در اقتصاد است**

**متن ویرایش شده سخنرانی محمد آسنگران در بیست و ششمین سالروز تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران**

ضمن خوش آمد به شما این روز را به همه علاقمندان و کمونیستهایی که به این حزب توجهی دارند، یا آنرا حزب خودشان میدانند، یا یکی از خواسته هایش را خواست خودشان میدانند، تبریک میگویم! بویژه به کارگران و انسانهای مبارزی که به دلایل سیاسی و دفاع از کمونیسم و حقوق انسانی الان در زندانها هستند و امیدی دارند و پرچمی را میبینند و خودشان را فعال این راه و این سیاست میدانند.

وقتی بخواهیم از پدیده ای به اسم حزب کمونیست کارگری حرف بزنیم همچنانکه حمید تقوایی هم گفت، نمیشود از منصور حکمت به عنوان معمار این حزب حرف نزد. هنگامیکه به روزهای اول تشکیل حزب برگشتم و خاطراتم را مرور کردم، برای اینکه در این جلسه بخواهم چیزی بگویم، توجهم به این نکته جلب شد که تئوریها، بحثها، سیاستهای پایه ای این حزب قبلا هم بوده و اکنون هم خیلیها به آنها دسترسی دارند.

ولی آنچیزی که برای خودم به عنوان یک امر شخصی مرور کردم این بود که یاد روزی افتادم که کنفرانس کادرهای کمونیسم کارگری برگزار شد. این کنفرانس در شهر مالمو سوئد در سال ١٩٩١ برگزار شد. در این کنفرانس اکثریت کادرها اعضا و رهبری آن دوره که از حزب کمونیست ایران جدا شده بودند - و این جدایی بعد از جدایی منصور حکمت اتفاق افتاده بود- شرکت داشتند. خوب بیاد دارم بحث بر سر این بود چرا از حزب کمونیست ایران که خودمان تشکیلش داده بودیم و این خط و این سیاست آن را شکل داده بود جدا شدیم؟ هر کس دلایل خودش را میگفت.

در آن کنفرانس یک استدلال عمومی وجود داشت، آنهم این بود که جا برای من و سیاست من و این سنتهای مورد نظر من در آن حزب، تنگ بود. زیرا با مانع و محدودیت پراتیک سنتهای دیگر مواجه میشد. بویژه اینکه آن دوره بلوک شرق در حال فروریختن بود و یا فرو ریخته بود.

بیاد دارم که تقریبا همه آن رفقایی که در این کنفرانس شرکت کرده بودیم هر کدام میرفتند سخنرانی میکردند و توضیح میدادند چرا از آن حزب جدا شده و اکنون میخواهند به این حزب تازه، که قرار است تشکیل شود، بپیوندند. منصور حکمت رو به من گفت تو نمیخواهی چیزی بگویی؟ گفتم چرا نکاتی برای گفتن دارم. یادداشتی نوشتم و منصور حکمت آنرا خواند. یاداشتم این بود که جا برای من تنگ نبود. شاید جا خیلی هم گشاد بود. مشکل من این بود که تو از آن حزب بیرون آمدی. من ناچارا بیرون آمدم. اگر تو میماندی روشن است که من هم میماندم.

دلیل طرح این بحث از جانب من این نبود که گویا من دنبال شخصیت منصور حکمت افتادم و هر جا میرفت گویا من هم میرفتم. نه، حقیقتش این بود که من قبل از آشنایی با منصور حکمت خودم را کمونیست میدانستم و مبارزه میکردم. در کومله به سهم خودم نقش داشتم و نقشی که در توانم بود ایفا میکردم. اما نوع کمونیسمی که ما از منصور حکمت یاد گرفتیم، کمونیسم متفاوتی بود. در ایران قبل از او، این کمونیسم یا نبود یا در دسترس ما نبود. تفاوت این کمونیسم با کمونیسمهای آن زمان و قبل از آن در ایران، این بود که ما را مجاب کرد این راه حل درست است و این کمونیسم پاسخگوی مسائل است، نه آن کمونیسم رسمی که در ایران بود.

برای نشان دادن تفاوت این دو کمونیسم کافی است چند مشخصه کمونیسم رسمی آن دوره ایران و حتی جهان را نگاه کنیم. آن کمونیسم رسمی سازمانهایش حزب توده، فدایی، پیکار، رزمندگان ، راه کارگر کومله و دهها گروه و سازمان دیگر بودند. ما به کومله پیوستیم چون بقیه را قبول نداشتیم. جذابیت کومله جنبه پراتیکی کمونیسم برای تغییر بود، چیزی که کومله را محبوب کرده بود. و برای تغییراتی در جامعه موجود و شرایط موجود و نسل موجود تلاش میکرد. کومله بدون اینکه تئوری این کمونیسم پراتیک را داشته باشد، گوشه هایی از آنرا در عمل بکار گرفته بود.

اما سازمانهای آن دوره هر تفاوتی که با همدیگر داشتند، از یک بستر عمومی واحد سر برآورده بودند .کمونیسمشان بشدت خلق گرا بود. مدافع سر سخت احترام به مذهب و مذهب توده ها بودند. این چپ خودش نوعی مذهب "انقلابی" درست کرده بود. بشدت به ناسیونالیسم آغشته بود. همه این در آن کمونیسم امری عادی محسوب میشد. ظاهرا کسی از این چپ مشکلی با این مسائل نداشت. نقدشان به سرمایه داری، نقد به امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل بود. سرمایه داری خودی ظاهرا نه تنها بد نبود، بلکه "بورژوازی ملی" در جبهه خلق هم بود. آزادیخواه بود. و همین چپ و همین نوع کمونیسم مسلط و کمونیسم رسمیت یافته، انعکاسی از کمونیسم جهانی بود.

وقتی منصور حکمت پا به عرصه سیاست گذاشت با نقد این چپ و این ترمینولوژیها کل فرهنگ و سیاست و تئوری و بنیادهای فکری چپ ایران را متحول کرد.

میدانم هنوز سنت آن چپ جان سخت، قویتر از ما است. اما امروز کسی در میان آن چپ جرات نمیکند که از آن سیاستها و آن تئوریهای سابق دفاع کند. در آن سنت "اعدام انقلابی" مجاز شمرده میشد. در آن سنت آزادی فقط برای "خلق" بود. آزادی برای همه انسانها و همه شهروندان جایگاهی نداشت. دفاع از آزادی بیان همه شهروندان لیبرالیسم محسوب میشد. وقتی روزنامه میزان را تعطیل کردند و اتحاد مبارزان کمونیست از انتشار آن حمایت کرد و علیه تعطیل کردنش حرف زد گفتند اینها لیبرال هستند. لیبرال هم در فرهنگ آن چپ فحش محسوب میشد. هنوز کسانی به ما میگویند اینها سوسیال دمکرات هستند. دلیلشان این است که میگویند حزب کمونیست کارگری از آزادی بیان همه آحاد مردم بدون در نظر گرفتن جایگاه و پایگاه طبقاتی آنها دفاع میکند. گناه کبیره ما این است که آزادی را فقط برای طبقه کارگر نمیخواهیم و این حق را مربوط به همه شهروندان میدانیم.

این سیاست و خطی که حزب کمونیست کارگری بر مبنای آن ساخته شده است، کاری کرده است که نه راست و نه چپ و نه حتی سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین خلق هم جرات نمیکنند بگویند، ما طرفدار مجازات اعدام هستیم. تازه در خود ایران فشار علیه جمهوری اسلامی اینقدر زیاد شده است که ناچار شده اند از محدودیت برای اعدام حرف بزنند و سالها است که ناچار به توقف عملی مجازات سنگسار شده اند. ببینید فشار به کجا رسیده است رژیم اسلامی که با طناب دار توانسته سر پا بماند و بعد از انقلاب یک نسل کشی راه انداخت اکنون باید از قائل شدن به محدودیت این پدیده حرف بزند.

با این تحولات پایه های فکری، حزب کمونیست کارگری ایران درست شد. قبلا حزب کمونیست ایران هم عمدتا بر همین بستر شکل گرفته بود. خود تشکیل حزب کمونیست ایران و سنت داشتن برنامه سیاسی، دو عرصه مهم جدل کمونیسم ما با کمونیسم رسمی آن دوره بود. گروهها و سازمانهای آن دوره حزب درست نمیکردند، چون تفکرشان این بود که حزب باید از درون طبقه کارگر و در پیوند با طبقه تشکیل بشود و بعد از چهل پنجاه سال فدایی و راه کارگر و .... هنوز به آن حد نرسیده اند که بتوانند حزب تشکیل بدهند. این یعنی هنوز پیوند برقرار نشده و تشکیل حزب به آینده ای نامعلوم احاله شده است.

اما حزب توده که خودش را رفرمیست میدانست و اسلام برایش مقدس بود و آزادیخواه، در عین حال طرفدار پرو پا قرص شوروی و استالین بود و ناسیونالیسم ایرانی از خصایص بارزش بود، حزب درست کرده بود. جریانات راست و بورژوایی دیگر براحتی حزبشان را درست کرده یا میکردند. اما سازمانهای چپ آن دوره میگفتند هنوز وقتش نرسیده است.

وقتی این ویژگیهای چپ سنتی ایران از مد افتاد، ترمینولوژیهای دیگری جایش را گرفت. کارگر، زن، کودک و حقوق انسانی، درست کردن حزب، داشتن برنامه و... برجسته شدند. وقتی اوایل از سکولاریسم و آتئیسم حرف زدیم، همین چپ میگفت اینها خواسته های دمکراتیک است و اهمیتی ندارد. هنگامیکه جنبش دفاع از کودک راه افتاد، دیدیم که همینها که قبلا یک کلمه در این مورد نگفته و ننوشته بودند، متوجه شدند که این هم عرصه ای است. چون دفاع از حقوق کودک، سنتی در گذشته این چپ و در تاریخ ایران نداشت. در مورد مجازات اعدام هم همینطور بود. اینها نو آوری یک چپ تازه و کمونیسمی بود که در نقد چپ سنتی ایران پا گرفته بود.

ممکن است نسل جدید و جوان ایران این مشکلات را نشناسد و یا نخوانده باشد، اما اینها مشکلات راه پیشروی ما و کمونیسم کارگری بود. این راه را طی کردیم که این کمونیسم فعلی تثبیت بشود. حزب کمونیست کارگری بر مبنای این پیشرویها بنا شد.

ااولین کاری که کمونیسم ما کرد و اولین سنتی که جا انداخت و چپ سنتی ایران را شکست داد، این بود که برنامه سیاسی اعلام کرد. یک دوره جدال بر سر برنامه کمونیستی نقطه گرهی و نقطه عطف در چپ ایران بود، که شما بتوانید کمونیسمی را که از آن دفاع میکنید، به جامعه معرفی کنید و بگویید از کدام نوع کمونیسم دفاع میکنید و چه چیزی برای گفتن دارید. یک دوره جدال بر سر تشکیل حزب و چگونگی تاسیس حزب بود که حزب هم تشکیل شد. هنگامیکه حزب کمونیست ایران تشکیل شد سخت ترین شرایط سیاسی در ایران حاکم بود. چپ در حال هزیمت بود و شکستش را تجربه میکرد. اما این خط با تشکیل حزب امیدها را زنده کرد و تعرض را سازمان داد. اینها راهها و پلهایی بود که ساخته شدند و سنگرهایی بود که یکی بعد از دیگری فتح شدند تا بعدا حزب کمونیست کارگری بتواند تاسیس بشود.اکنون همه میدانیم که امثال راه کارگر و گروههای فدایی و دیگر جریانات چپ بعد از نزدیک به نیم قرن هنوز نتوانسته اند حزبشان را درست کنند.

اما با تشکیل حزب کمونیست کارگری در اوایل دهه نود میلادی اتفاقات دیگری هم افتاد که آخرین مقاومت چپ سنتی ایران را کنار زد. نقد ناسیونالیسم و نقد مذهب، به شکل رادیکال و افراطی و شکستن تابوهای چپ سابق از ویژه گیهای حزب کمونیست کارگری هستند. بنا بر این سیستم فکری، که جنبه هایی از آنرا اینجا ترسیم کردم، تا کنون دو حزب در ایران و یک حزب در عراق درست کرده است که نه تنها از نظر سیاسی و تئوریک، بلکه از لحاظ پراتیکی هم، با تمام چپ ماقبل خود و دوره حاضر هم متفاوت است.

با این حال بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران یک موضوع مهم دیگری مطرح شد و هنوز با چپ سنتی بر سر آن در جدل هستیم آنهم بحث حزب و قدرت سیاسی است. ما با تثبیت یک نوع کمونیسم به جایی رسیدیم که بتوانیم اعلام کنیم که تشکیل حزب و فلسفه وجودی حزب برای گرفتن قدرت سیاسی است. اگر حزبی را میبینید که خود را چپ و کمونیست مینامد و هدفش و استراتژیش کسب قدرت سیاسی نیست، بدانید آن حزب نه تنها کمونیستی و کارگری نیست، بلکه جدی هم نیست.

زیرا کلید دست بردن به تغییر اقتصاد و انقلاب اقتصادی کسب قدرت سیاسی است. کمونیستی که قدرت سیاسی را نگیرد، معلوم نیست چگونه میخواهد مناسبات تولیدی و اقتصاد سوسیالیستی را عملی کند. به ما میگویند اینها میخواهند حزبشان قدرت را بگیرد، نمیخواهند طبقه قدرت را بگیرد! متوجه نیستند در هیچ تاریخی نه قبلا و نه در تاریخ معاصر و نه در انقلاب اکتبر و کمون پاریس هم اینطور نبوده است که طبقه کارگر کشوری به عنوان طبقه قدرت را ابتدا کسب کرده باشد. حتی بورژوازی هم در هیبت طبقه، قدرت را کسب نکرده بلکه حزب آن طبقه قدرت را تصرف کرده است.حزبی که این مسئله ساده و ابتدایی را، یعنی کسب قدرت سیاسی را، هدف خودش تعریف نکرده باشد، هر دلیل و توجیهی که داشته باشد و با هر تئوری و استدلالی که بیان کند، آن حزب نه تنها کارگری و کمونیستی نیست، بلکه حزب سیاسی جدی هم محسوب نمیشود. حتی اگر سوسیالیسم آرزوی قلبی چنین حزبی هم باشد اجرای آن برایش غیر ممکن است، چون نمیتواند و مکانیسم آنرا نمیشناسد و یا میشناسد و قبول ندارد.

اما قدم بعدی و استنتاج از این بحث در این دوره و در خاورمیانه و ایران مهم است. هر حزبی بخواهد به قدرت برسد ناچار است جنبش اسلام سیاسی را شکست بدهد. بنابراین، چپی که نقد اسلام و اسلام سیاسی را جدی نگیرد و برای جنگ با آن آمادگی لازم را نداشته باشد، آینده ای نخواهد داشت، و بجایی نمیرسد. یکی از نقاط گرهی و کلیدی بحث کمونیسم کارگری و جدلش با جریانات دیگر ایران این است که ما شکست جنبش اسلام سیاسی و حکومتش را جز اولویتهای خودمان قرار داده ایم. زیرا در هر کشوری بورژوازی با اتکا به یکی از جنبشهای دم دستش قدرت و حاکمیت خودش را توجیه میکند. در ایران این جنبش، جنبش اسلام سیاسی است. ابزار ایدئولوژیک بورژوازی حاکم بر ایران اسلام سیاسی است و ناسیونالیسم نقش ثانوی دارد. در حکومت پادشاهی ناسیونالیسم حاکم بود و اسلام نقش ثانوی داشت. چپ ایران نتوانسته این حقیقت را بپذیرد و یا بفهمد که جنبشهای بورژوایی در حیات و تثبیت حکومتها ی بورژوایی نقش تعیین کننده دارند. اساسا چنین موضوعی در سیستم فکری چپ سنتی غایب است.هر کسی و هر جریانی، حال کمونیستی یا غیر کمونیستی که بخواهد در ایران به قدرت برسد و تغییری حاصل کند ناچار است با جنبش اسلام سیاسی درگیر بشود و آنرا شکست بدهد. این یکی از محورهای جدل ما با جریانات دیگر است.

با این توضیحات اگر حزب کمونیست کارگری ایران را در دل فضای سیاسی ایران ارزیابی کنیم، یک حزب سیاسی مطرح است در قامت و جایگاه معین. ما کمبود و اشکال کم نداریم، اما مشکل اصلی ما هیچکدام از آن مشکلاتی نیستند که مخالفین ما تا کنون گفته اند. ما مشکل خودمان را بهتر از هر کسی میدانیم و میشناسیم. مشکل امروز ما تا کسب قدرت سیاسی موانع قدرتمند شدن و پیدا کردن راه برای قوی شدن است.

زیرا ما میدانیم تنها با سیاست و برنامه و تئوری خوب نمیتوان به قدرت رسید و تغییری در زندگی مردم ایجاد کرد. پس ما ناچاریم برای کسب نیروی بیشتر و قدرتمند شدن همچنان راههای مختلف را طی کنیم. زیرا برای گرفتن قدرت سیاسی باید نیرو داشته باشید. بنابراین، سیاست جمع آوری نیرو و سیاست کسب قدرت رابطه ای مستقیم با هم دارند. کسی که از قدرت سیاسی حرف بزند و راه قوی شدن خودش را طی نکند در کسب قدرت سیاسی هم جدی نیست. حزب ما تلاش زیادی کرده است که این سیاست را اجرا کند، اما موانع زیادی هم جلو روی ما هست. توقعی که من میتوانم مطرح کنم این است که آن بخش از جامعه که اهمیت این حزب و این سیاستها را میداند باید بیاید این حزب را تقویت کند و مال خودش کند.

فراخوان من به کسانی که این بحث را میشنوند این است که این حزب یک حزب کمونیستی معین است در تاریخ معین و در جامعه معین با محدودیتهای معین. اما در ایران امروز تنها نقطه امید برای رهایی و خلاص شدن جامعه از تنگناهایی فعلی، تقویت این حزب است. برای رسیدن به درجه ای از خوشبختی و سعادت و رفاه این حزب ابزار مهمی است.

نباید اجازه داد این سیکل بیمار گونه دست به دست شدن قدرت و دیکتاتوری و فقر و محرومیت و زندان و اعدام و... باز هم تکرار بشود از ناسیونالیسم به اسلامیسم و از اسلامیسم به ناسیونالیسم. بالاخره باید کاری کرد تا نوبت مردم تحت ستم، برسد و به امری واقع و مادی تبدیل بشود. در هم شکستن این سیکل بیمار تا کنونی فقط با به میدان آمدن توده های مردم برای تعیین سرنوشت خودشان و تقویت حزب خودشان ممکن است.

زنده و موفق باشید